

دکتر حسن مجیدی^۱ (دانشیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران، نویسنده مسئول)
دکتر علی نوکاریزی^۲ (دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه حکیم سبزواری، سبزوار، ایران)

تابش اندیشه‌های خیامی در اشعار احمد صافی نجفی (دم غنیمت شماری، طمع و دلبستگی به دنیا، جوانی، باده‌ستایی، شکایت از روزگار)

چکیده

احمد صافی نجفی - شاعر معاصر عراقی - با ادب فارسی و شعرای ایران آشنا بود و بیش از همه به خیام علاقه‌مند بود؛ بنابراین، در طی اقامت هشت‌ساله خود در ایران، سه سال را صرف ترجمه رباعیات خیام نمود. این نکته و مطالعه اشعار وی، نشان می‌دهد که صافی از اندیشه‌های خیام تأثیر مستقیم پذیرفته است؛ بدین جهت می‌توان به سهولت تابش جهان‌بینی خیام را در سروده‌های وی یافت. مقاله حاضر بر آن است تا با روش مکتب فرانسوی در ادبیات تطبیقی، به بررسی و تحلیل تجلی برخی افکار خیامی بر یکی از شاعران برجسته و معاصر عرب؛ احمد صافی نجفی بپردازد. همچنین علاوه بر اشاره به نشانه‌های تأثیرپذیری صافی از رباعیات خیام، نگارندگان با چشم‌اندازی تطبیقی و تحلیل و بررسی شواهد شعری روشن می‌سازند که این شاعر عراقی، در مواردی همچون دم غنیمت شماری، طمع نورزیدن و دوری از دلبستگی به دنیا، حسرت بر ایام جوانی، باده‌ستایی و شکایت از روزگار، تحت تأثیر اندیشه‌های تابناک خیام نیشابوری در سروده‌هایش بوده است.

کلیدواژه‌ها: خیام نیشابوری، احمد صافی نجفی، دم‌غنیمت‌شماری، طمع و دلبستگی به دنیا، جوانی، باده‌ستایی، شکایت از روزگار.

مقدمه

رابطه فرهنگی و ادبی ایران و عرب از دیرباز رابطه‌ای مستحکم و غیر قابل انکار است. «در موارد بی‌شمار، این اعراب بوده‌اند که بیشترین تأثیر را از فرهنگ و تمدن ایرانی داشته و از آن بهره برده‌اند، دوران پیش از اسلام و صدر اسلام و حتی دوره اموی؛ و به‌خصوص دوره عباسی این‌گونه بوده است» (امین، ۱۹۸۱: ۷۵). در دوران معاصر توجه به خیام و رباعیات وی از مصداق‌های این عنایت است که این امر توسط ترجمه‌های اروپایی رباعیات خیام و در حدود سال ۱۹۰۱ میلادی آغاز گشت. «در این سال احمد حافظ عوض؛ ادیب و مترجم مصری بخشی از رباعیات خیام را ترجمه نمود» (عوض، ۱۹۰۱: ۷۰). موفق‌ترین و نزدیک‌ترین ترجمه به ذوق عربی و به‌صورت منظوم، از احمد صافی نجفی است. از علل ترجمه موفق وی، اقامت طولانی مدت او در ایران و آشنایی خوب وی به زبان فارسی بوده است. به گفته یوسف حسین بگار: «بهترین ترجمه‌های رباعیات، به شهادت گروهی از ادیبان ایرانی و عرب، ترجمه احمد صافی نجفی، شاعر عراقی و ترجمه عبدالحق فاضل، ادیب عراقی است. احمد صافی در ترجمه خود متن فارسی را هم آورده و برای این ترجمه سه سال وقت صرف کرده است» (بگار، ۱۳۳۶: ۹۰۰). «ترجمه صافی نجفی در شمار بهترین و درست‌ترین ترجمه‌هایی است که تاکنون از اشعار خیام به عمل آمده و ادبای ایرانی از جمله میرزا محمدخان قزوینی آن را ستوده‌اند» (طرزی، ۱۹۶۷: ۹۶). «صافی در ایران، یادگیری زبان فارسی را شروع کرد و در مدت‌زمان کوتاهی از طریق کتب و مردم به آن احاطه و تسلط کامل پیدا نمود و این زبان به او این فرصت را داد تا با گنجینه‌های کتاب‌های فارسی آشنا شود» (صالحی، ۱۹۷۰: ۲۰). «وی به تدریس ادب عربی در سه دبیرستان علمیه، سلطانیه و کمالیه پرداخت و سپس به‌عنوان عضو کمیته تألیف و ترجمه در زمان وزیر وقت وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سید محمدتدین تعیین شد» (ریعی، ۱۹۷۰: ۱۹). خود وی بیان می‌دارد که: «هشت سال را در ایران گذراندم که در طول این سال‌ها در ادب فارسی غوطه‌ور گشتم و بدون آنکه شخصیت عربی‌ام را از دست بدهم آن دوره را همچون یک فرد فارسی‌زندی کردم و بدین ترتیب با فرهنگ فارسی پرورش یافتم» (صالحی، ۱۹۶۹: ۴۱). «در این مدت مثنوی، رباعیات خیام و دیوان‌های حافظ و منوچهری و سعدی و شعر معاصر ایران را مطالعه کرد» (بصری ۱۹۹۴: ۱۷۳).

صافی «دقیق ترین کتب فارسی را با اسلوبی که از نظر معنوی و لغوی بسیار نزدیک به متن اصلی بود به عربی بازگرداند که از جمله آن‌ها ترجمه وی از رباعیات خیام بود» (معوش، ۲۰۰۶: ۶۲-۶۳). «صافی در ایران به ترجمه شعری رباعیات خیام پرداخت بدون اینکه در این زمینه از کارهای دیگران اطلاع داشته باشد، از این رو، در دقت بیان و نمایندگی اصل رباعیات و همچنین انتشار فضای شعری خیامی به زبان عربی از بهره بیشتری برخوردار است» (شراره، ۱۹۸۱: ۱۳). «بی جهت نیست که اعراب، صافی نجفی را «خیام العرب» نام نهاده‌اند» (بگار، ۱۹۸۸: ۱۲۲). «صافی، خیام عرب است که نفس‌های خیام در سینه‌اش جریان یافته و نبوغش به وی منتقل شده است» (صافی، ۱۹۶۱ الف: ۲۸۸). رباعیات خیام، آوازه جهانی دارد لیکن برخی در انتساب این رباعیات به فیلسوفی حکیم و یا عیاشی خوش گذران اختلاف ورزیده‌اند. برخی هم به خیام دیگری اشاره کرده و این رباعیات را به وی نسبت داده‌اند؛ از جمله مطرح کنندگان این رویکرد می‌توان به صدیقی نخجوانی با کتاب «خیام‌پنداری و پاسخ به افکار قلندرانه او» و محمد محیط طباطبایی با مقاله «از عمر خیامی حکیم تا عمر خیام نیشابوری» و محمدتقی جعفری با کتاب «تحلیل شخصیت خیام» اشاره کرد.

پرسش پژوهش

محورهای مشترک آراء و اندیشه‌های شعری احمد صافی نجفی با خیام، که نشان دهنده تابش آراء و افکار خیامی بر اشعار صافی و تأثیر فلسفی خیام بر وی باشد کدامند؟
 علل و عواملی که باعث تأثر احمد صافی نجفی از خیام و به وجود آمدن تشابهات در آراء و مضامین فکری میان احمد صافی نجفی و خیام گردیده است، کدامند؟

فرضیه‌های پژوهش

با بررسی اشعار احمد صافی نجفی با حکیم عمر خیام، درمی‌یابیم در موضوعاتی چون نگاه دو شاعر به دم غنیمت شماری، طمع نورزیدن و دوری از دلبستگی به دنیا، حسرت بر ایام جوانی، باده‌ستایی و شکایت از روزگار برخی از این تأثیرپذیری و اشتراک نمود پیدا می‌کند که به اشعار آن‌ها رنگ محتوایی همگنی بخشیده است.

شیفتگی احمد صافی نجفی نسبت به طرز تفکر و عقاید این شاعر و فیلسوف و آشنایی عمیق صافی با رباعیات خیام و ترجمه آن‌ها و نیز در برخی موارد شرایط همگن عقیدتی و روحی وی با حکیم عمر خیام، از علل و عوامل این تشابهات مضامین فکری در اشعار این دو است.

روش پژوهش

این پژوهش با روش مکتب فرانسوی در ادبیات تطبیقی - که به تأثیر و تأثر بین دو ادیب و تفاوت زبانی اعتقاد دارد - اشعاری مشابه از دو شاعر را که دارای همگنی معنایی هستند مورد بررسی قرار داده تا اندیشه‌های مشترک آن دو را تبیین نماید.

پیشینه تحقیق

درباره تطبیق اندیشه‌های مشترک صافی و خیام با تکیه بر اشعار آنان تاکنون کتاب و پایان‌نامه‌ای مستقل، به رشته تحریر درنیامده؛ لیکن در کتاب «صافی حیات من شعره» از دکتر سالم المعوش به تأثیرپذیری صافی از خیام در دوره جوانی اش اشاره مختصری شده و بیان شده که وی در این دوره تحت تأثیر فلسفه خیام قرار گرفته است. تعدادی از ادبا وی را «خیام العرب» لقب داده‌اند که به آن‌ها اشاره‌ای خواهد شد. درباره مقایسه خیام با شاعری از شعرای عرب و یا مقایسه صافی با شاعری از شعرای فارسی تاکنون پژوهش‌هایی صورت گرفته است، مانند مقاله «بررسی تطبیقی اندیشه خوشباشی در شعر خیام و الشاب الظریف» از آقای علی‌اکبر احمدی و دیگران در مجله لسان مبین و مقاله «تحلیل تطبیقی مفاهیم مشترک رباعیات حکیم عمر خیام و مائده‌های زمینی آندره ژید» از آقای حسن امامی و دیگران در مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان و مقاله «بررسی تطبیقی مضامین اجتماعی در شعر ملک‌الشعرا بهار و احمد صافی نجفی» از معصومه شبستری و الهه ستاری در مجله ادبیات فارسی و زبان‌های خارجه.

نگاهی به شرح حال حکیم عمر خیام و احمد صافی نجفی

«ابوالفتح، عمر بن ابراهیم الخیامی «الخیام» النیشابوری، ملقب به القابی مانند؛ غیاث‌الدین، حجة الحق و امثال آن بنا به اصح روایات و آخرین پژوهش‌ها در سال ۴۳۹ هجری قمری در

نیشابور دیده به جهان گشود» (کریستین سن، ۱۳۷۴: ۱۳) «خلاصه سخن درباره خیام آن است که وی از مشاهیر حکما و منجمین و اطبا و ریاضیان و شاعران بوده است. معاصران او را در حکمت تالی بوعلی می‌شمردند و در احکام نجوم، قول او را مسلم می‌داشتند و در کارهای بزرگ علمی از قبیل ترتیب رصد و اصلاح تقویم و نظایر اینها بدو رجوع می‌کردند» (صفا، ۱۳۶۶: ۵۲۷).

احمد صافی نجفی «در سال ۱۸۹۶ در نجف متولد شد، پدرش یکی از مردان بزرگ علم و دین بود اما هنوز احمد یازده‌ساله نشده بود که پدرش درگذشت» (بصری، ۱۹۹۴: ۱۷۱). «به خاطر مرگ پدر و مادر و فرار از حکومت انگلیس و بیماری‌هایش خود را از فارغ‌التحصیلان مدرسه آوارگی دانست» (عارف بغدادی، ۱۹۶۷: ۵۵). «صافی با وجود بیماری و بینوایی‌اش، خنده و ریشخند را خوب بلد بود» (ریحانی، ۱۹۵۷: ۲۶۳). «بسیاری از پژوهشگران به صافی به خاطر زیادی رنجی که از بیماری‌ها و غم و اندوه‌ها در زندگی‌اش چشید، لقب شاعر دردها و بینوایی و بدبختی داده‌اند» (ابراهیم، ۱۹۷۳: ۳۰۰/فتوح، ۱۹۸۷: ۶۱). «صافی قبل از اینکه شاعر یا نویسنده باشد فیلسوف یا اندیشمند است» (دجیلی، ۱۹۷۹: ۶۳). «صافی بعد از دچار شدن به بیماری در تاریخ ۱۹۷۷/۰۶/۲۷ جان به جان آفرین تسلیم کرد» (شراره، ۱۹۸۱: ۲۳).

احمد صافی نجفی و خیام هر دو از شاعران بزرگ زمان خود بودند، لیکن خیام علاوه بر فضل تقدم نسبت به احمد صافی نجفی، از نظر قدرت شعری و افکار فلسفی دارای شهرت و آوازه سرآمدی است. احمد صافی نجفی نیز به خاطر مضامین بکار رفته در اشعارش و آراء و اندیشه‌هایی که در این اشعار بیان داشته؛ لقب فیلسوف و اندیشمند گرفته است؛ باین حال، آوازه وی به مانند خیام زبانزد عام و خاص نشده است و تنها در سطح جهان عرب گاه و بیگاه از وی به‌عنوان شاعری بزرگ یاد می‌کنند. اندیشه‌های هر دو شاعر، حکایت از احساس تند و عقل شکاک و دیرباور آنان دارد که با زبان شعری به بیان افکار و احساسات خود پرداخته‌اند. خیام در زندگی خود به بازی‌های سیاسی نپرداخت؛ زندگی آرام و مرفهی داشت، در نعمت بسر می‌برد و با آن عمر به پایان رساند. لیکن صافی به خاطر فعالیت‌های سیاسی‌اش، نگرانی‌ها و سختی‌های فراوانی را تحمل کرده است و از نظر وضعیت معیشتی هم گاه در ناداری و سختی بسر می‌برده است؛ با وجود جسمی لاغر و بیمار، روح بلند و والایی داشت؛

هر نوع کمکی را نپذیرفت و زندگی خود را با سادگی سپری نمود. گویا فعالیت صافی تنها در زمینه ادبی بوده است و با اینکه در خانواده‌ای بهره‌مند از علم پرورش یافته است بسان خیام از حکمت و نجوم و ریاضی و ... بهره چندانی نداشته است.

هر دو شاعر در بیان اندیشه‌های خود صریح و بی‌ریا هستند و علاوه بر قالب شعر، گاه از بیان سخره آمیز بهره می‌گیرند.

تابش پرتوهایی از اندیشه‌های خیامی در اشعار احمد صافی نجفی

دم‌غنیمت‌شماری

توجه نکردن به گذشته و آینده از عناصر فلسفه خیام است که خیام، فراوان آن را تکرار می‌کند و همگان را به غنیمت شمردن لحظات خوش، فرامی‌خواند. وی اندوه بر گذشته رفته و فردای نیامده را بیهوده می‌داند. چراکه پایه و اساس اندیشه خیام مرگ و نابودی است و به خاطر انتقام از این مرگ و نابودی است که به خوشباشی دعوت می‌کند. وی برای دفع هجمه‌های اندوه ناشی از یاد مرگ که بر روح و روان او تاخت‌وتاز می‌آورند به دامان شادی و خوشباشی پناه می‌جوید؛ لیکن پیروز نهایی در اشعار وی از آن مرگ است و بیشتر از اینکه اشعار وی رنگ خوشی و شادی داشته باشند جلوه رنگ مرگ بر این اشعار درخشش بیشتری دارد و بر اشعار وی رنگ غم و ماتم می‌دهد. «یکی از اختصاصات فکر خیام، آغشتگی پیوسته آن با غم و اندوه و نیستی است؛ در همان حال که او دعوت به خوشی می‌نماید لفظ شادی در گلویش گیر می‌کند؛ زیرا همان‌دم هیکل مرگ، کفن، قبرستان و نیستی خیلی قوی‌تر از مجلس کیف و عشرت جلو انسان مجسم می‌شود و آن خوشی یکدم را از بین می‌برد» (هدایت، ۱۳۴۳: ۳۴). از نگاه خیام هر دم از عمر شایستگی آن را دارد که به بهترین وجه غنیمت شمرده شود؛ زیرا که تضمینی برای برآوردن آن دم نیست و معلوم نیست این دم که فرو برد برآرد یا نه. از این رو، شایسته است که با غم داشته و نداشته و اندوه گذشته و آینده تباه نگردد و با خوشی گذرانده شود:

ای دوست بیا تا غم فردا نخوریم وین یک دم عمر را غنیمت شمیریم

(خیام، ۱۳۶۲، رباعی شماره ۱۲۱)

صافی با الهام از اندیشه خیام در اشعار خود، به ویژه در قصیده «إفرح»، فریاد شادباش خیام را تداعی می‌کند و مخاطب خود را به این فرامی‌خواند که با دلایل و بهانه‌های مختلف؛ با نیرنگ، شراب، خیال، عبادت و... شادی ورزد و اوقات خود را با مشغولیت به دردها و اوهام و آرزوهای کاذب تباه نسازد؛ همراه بودن با غم و دردها را ناشی از حماقت می‌داند. وی دیروز و فردا را وهم می‌داند و از تباه ساختن خوشی امروز برای رسیدن به فردای فریبنده، نهی می‌کند:

إِنَّ الْحَيَاةَ تَسِيرُ مُسْرِعَةً فَاغْنِمِ مَوَاقِفَهَا عَلَى الْفَرَحِ
(صافی، ۱۹۶۷: ۳۵)

«زندگی به سرعت در حال گذر است پس موقعیت‌های آن را برای شادی غنیمت دان.»

صافی نیز به مانند خیام به زندگی در حوضچه اکنون فرامی‌خواند. صافی، خوشی امروز را در هر حالت و وضعیتی غنیمت می‌شمرد. از انسان‌ها می‌خواهد که به خوشبختی، زندگی امروز خود را در هر کجا هستند سپری نمایند:

عَشَ حَيْثُ أَنْتَ، سَاعِيدَا لَا تَنْظُرَنَّ لِلْأَمَامِ
لَا تَخْسِرِ الْيَوْمَ سَعِيَا إِلَى الْغَدِ الْبَسَّامِ
فَكُلُّ أَنْ لَهُ حَظُّهُ بِهَذَا النِّظَامِ
دُنْيَاكَ فِي الْآنَ تَبْدُو لَا فِي الْغَدِ الْمُتَرَامِ
الْأَمْسِ وَالْغَدِ وَهَمُّ كَاللَّغْوِ بَيْنَ الْكَلَامِ
(صافی، ۱۹۶۲ ب: ۵۷۵)

«هر جا که هستی به خوشبختی زندگی را بگذران و به پیش رو و آینده نظر نداشته باش. امروزت را در جهت کوشش برای به دست آوردن فردای خوش و خندان تباه مساز؛ زیرا که در این نظام هر لحظه سهم خود را دارد. دنیای تو در اکنون نمایان می‌شود و نه در فردای پراکنده. دیروز و فردا به مانند سخن بیهوده در میان گفتار، توهم و خیال است.»

صافی با آینده‌نگری و چشمداشت به آینده به شدت مخالف است. صافی نیز به مانند خیام غنیمت‌شمردن هر دم و بهره‌بردن از هر لحظه را در این نظام دنیوی از شالوده فکر درست

می‌داند. اندیشه‌ی وی نیز مبتنی بر این مهم است که اکنون، دنیایت را چطور بگذرانی و آن را به بیهودگی و تباهی نکشانی.

خیام آنچه که بوده و اکنون نیست و آنچه که هنوز نیامده است را شایسته آن نمی‌داند که در خور غم خوردن باشند؛ از این رو، به خوشباشی دعوت می‌کند:

چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید خوش باش غم بوده و نابوده مخور
(خیام، ۱۳۶۲: ۹۶)

خیام، فریادزدن بر فردای نیامده را فریاد می‌زند، و یادآوری گذشته را روا نمی‌داند. از بنانهادن زندگی بر گذشته و آینده نهی می‌کند و از مخاطب خود می‌خواهد که اکنون را به خوشی پاس بدارد. وی بی‌توجهی به این خواسته خود را مایه فناء عمر می‌داند:

از دی که گذشت هیچ ازو یاد مکن فردا که نیامده است فریاد مکن
بر نامده و گذشته بنیاد مکن حالی خوش باش و عمر بر باد مکن
(همان: ۱۰۵)

گویا صافی این اندیشه و توصیه خیام را شنیده و در اشعار خود بدان سر نهاده است، هر چند که حقیقت زندگی وی چنین چیزی را نشان نمی‌دهد. اندیشه صافی در اشعار وی ندای اجابت به خواسته خیام را نشان می‌دهد و گویا اشعار وی آینه و انعکاس رباعیات خیام است که مضامین شعری و فلسفی خیام را در ذهن ما تداعی می‌کند:

لَسْتُ أَهْتَمُّ لِمَاتٍ أَوْ لِمَاضِي الذِّكْرِيَّاتِ
حَاضِرٌ كُلُّ زَمَانِي لَيْسَ لِي مَاضٍ وَأَتِ
(صافی، ۱۹۶۱ ب: ۲۱)

«من به آینده یا خاطرات گذشته اهمیت نمی‌دهم. همه زمان من اکنون است و برای من گذشته و آینده ای نیست.»

البته به نظر می‌رسد که سخن از گذشته و آینده نگفتن و دم را غنیمت شمردن و آن را خوش بودن، تنها عشقبازی با آرزویی است که هر دو شاعر در اندیشه خود داشته‌اند و گرنه

سخن گفتن از اینها خود دلالت بر یادآوری گذشته و در اندیشه فردا بودن می نماید و نشان از غمی ریشه دار در وجود آن دو دارد که روح دو شاعر را مسخر خود نموده است.

طمع ورزی و دلبستگی به دنیا

در دیدگاه هر دو شاعر نسبت به دل بستن به دنیا و آرایه های آن، مشابهت هایی وجود دارد. خیام چون دلبستگی به دنیا را مایه فزونی غم می داند، گرایش به آن را دور از عقل و خرد می داند. در اندیشه خیامی دنیا و آنچه در آن است رو به فناست، از این رو، شایسته انسان فناپذیر نیست که دل در فناپذیر بندد و عمر گرانبها را صرف آن نماید بلکه شایسته است که با الگوقرار دادن خردمندان و عبرت گرفتن از گذشتگان، از دلبستگی به دنیا و از تن دادن به خواری و منت پذیری در راه بدست آوردن آن دوری ورزد. از نظر خیام، جلوه های زیبای جهان، نباید سبب فریفته شدن انسان نسبت به این جهان فانی و دلبستگی بدان گردد؛ زیرا خردمندان آگاه از هویت واقعی این جهان فریبنده؛ خردمندان گذشته نگر و آینده نگر، بدان گرایش پیدا نمی کنند و فریفته آن نمی شوند. از نظر خیام چه بسیار رفتگان و آمدگانی که دنیا برای آن ها با تمام زیبایی فریبنده اش، جاودان و وفادار نمانده و نخواهد ماند؛ از این رو، توصیه خیام این است که انسان از لحظه های خوشی که دنیا می تواند نصیب وی سازد بدون دلبستگی به آن بهره وافی و کافی را ببرد تا بتواند خردمندانه پیروز گردد:

بر چشم تو عالم ارچه می آریند مگرای بدان که عاقلان نگریند
بسیار چو تو روند و بسیار آیند بر بای نصیب خویش کت بریند
(خیام، ۱۳۶۲: ۸۸)

از نظر خیام بی وفایی جزو سرشت این دنیا است و اگر کوچکترین وفاداری در این جهان بود جهان دلبستگان به خود را ناامید نمی کرد و آن ها را در این سرا باقی می گذاشت و کسی جای خود را به دیگری نمی داد:

در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت بتو خود نیامدی از دگران
(همان: ۱۰۵)

خیام مخاطب خود را دعوت می‌کند تا به داشته‌های اندک خود قناعت ورزد و بر گرد سفره ناکسان گدایی نوزد، این گونه زندگی با مناعت طبع از نظر خیام بهتر از آن است که انسان زیر بار منت هر آدم پستی رود و خواری بخشش وی را پذیرا گردد:

قانع به یک استخوان چو کرکس بودن به ز آن که طفیل خوان ناکس بودن
با نان جوین خویش حقاً که به است کآلوده بپالوده هر خس بودن
(همان: ۱۰۶)

صافی نیز همچون خیام به دلیل اینکه عاقبت انسان را فنا و نابودی می‌داند عدم دلبستگی به دنیا را سبب آسایش دائمی خود می‌داند؛ زیرا که در اندیشه وی، دلبستگی به دنیا، سبب ترس از مرگ است؛ زیرا مرگ، انسان را از آنچه با ذلت و زحمت به دست آورده و بدان دل بسته جدا می‌کند. گویا صافی مرگ را پذیرفته؛ از این رو، اعلام می‌دارد که از فنا و نابودی ترسی ندارد و با این اندیشه که دل به دنیا درننبدد هوشیار؛ گوشه‌گیری و کناره‌گیری از دنیا را از نعمت‌های پایدار می‌داند. این واقعیتی در زندگی وی است که با زندگی واقعی صافی انطباق دارد و وی با کناره‌گیری از مردم روزگار می‌گذرانده است. وی شیفته و آزمند دنیا نبوده و دلبستگی به دنیا نداشته است. او نیز به مانند خیام، عدم دلبستگی به دنیا را مایه خردورزی می‌داند، در اندیشه وی هر چه خرد بیشتر رشد کند به امور مهم‌تری می‌پردازد، دنیا بازی و سرگرمی‌ای است که هر چه انسان در گذر زمان آبدیده‌تر گردد و عقل و اندیشه‌اش رشد کند حقیقت آن را بیشتر درک می‌کند تا اینکه در حد کمال خود به دنیا اهمیتی نمی‌دهد:

قُطِعَتْ مِنَ الدُّنْيَا صِلَاتِي كُلِّهَا فَإِذَا بَعُرْتُ النِّعِيمَ الدَّائِمُ
فَالآنَ إِذَا جَاءَ الرَّدِّي لَأَخَائِفُ مِنْهُ وَلَا لِفِرَاقِ شَيْءٍ نَادِمُ
(صافی، ۱۹۶۷: ۹۸)

«تمام دلبستگی‌های من از دنیا بریده‌شد تا جایی که با کناره‌گیری ام به ناگاه، نعمت همیشگی را دریافتم. پس اکنون اگر مرگ آید از آن ترسی ندارم و از جدا شدن از چیزی پشیمان نیستم.»

حَجَى الْمَرْءِ يُعْنَى بِالصَّغَائِرِ بَادِئاً كَطِفْلِ وَلَوْعٍ بِالصِّغَارِ مِنَ الْأَشْيَا
وإن عَظْمَ الْعَقْلِ إِعْتَنَى بِعَظَائِمِ وإن يُكْتَمَلْ لَمْ يَرْضَ شَيْئاً مِنَ الدُّنْيَا
(همان: ۹۶)

«عقل آدمی در ابتدا به چیزهای کوچک توجه دارد به مانند طفلی که شیفته اشیاء کوچک است.
و اگر عقل بزرگ شود به چیزهای بزرگ اهتمام می‌ورزد و اگر کامل گردد به چیزی از دنیا خشنود
نمی‌گردد».

خیام که تمام اندیشه‌اش از دست ندادن شادی‌های زندگی است گذرابودن این جهان را
یادآوری می‌کند تا یاد مرگ، غفلت از شادزیستن را از او دور کند و هشدار می‌دهد بر اینکه
تلاش برای آنچه که بیش از نیاز است حاصلی جز تباهی عمر گرانبها ندارد. از دیدگاه خیام
لازمه شادزیستن، طمع بریدن از دنیا و آرزوهای دنیوی و نیاندیشیدن درباره خوبی‌ها و
بدی‌های روزگار و همچنین غنیمت شمردن فرصت‌های گذرا و نابودشدنی در کامجویی از می
و معشوق می‌باشد که این دو در نظر وی از رموز خوشباشی هستند:

کم کن طمع از جهان و میزی خرسند از نیک و بد زمانه بگسل پیوند
می در کف و زلف دلبری گیر که زود هم بگذرد و نماند این روزی چند
(خیام، ۱۳۶۲: ۹۱)

خیام به انسان هشدار می‌دهد که دستاوردهای دنیوی، بیش از نیاز، ارزشی ندارد و هیچ عذر
و بهانه‌ای در صرف کردن عمر در کسب سرمایه‌های دنیوی، قابل قبول نیست:

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی معذوری اگر در طلبش میکوشی
باقی همه رایگان نیززد هشدار تا عمر گرانبها بدان نفروشی
(همان: ۱۱۰)

صافی نیز دعوت به خوشدلی و شادزیستن می‌کند و غم‌خوردن به خاطر کم و بیش را ناروا
می‌داند و قناعت به روزی را از اسباب شادی می‌داند، انسان و مخاطب خود را به شادی و
قناعت دعوت می‌کند. وی نیز به مانند خیام یاد مرگ و نابودی را دستاویزی قرار می‌دهد تا

طمع و رزان را به عاقبت امرشان آگاه سازد. از نظر وی زوال پذیری انسان و دستاوردهایش در این دنیا می‌تواند محکمترین دلیل برای کم کردن طمع آدمی باشد؛ زیرا انسان باید توجه داشته باشد که هر چند شاید بتواند با تلاش خود صاحب دنیا شود و لیکن دلبستگی و طمع ورزیدن به این دنیا چه سود و حاصلی دارد در حالی که انسان مالک جان خود نمی‌تواند باشد و به زودی آن را از دست خواهد داد. از دیدگاه صافی انسان با این اندیشه به شادی و قناعت دست خواهد یافت:

إفْرَحَ بِمَا نِلْتَ وَقَنَعْتَ بِمَا دَنَا مِنْ مَرَامِ
إفْرَحَ بِمَا لَكَ يَأْتِي بِالنَّقْصِ أَوْ بِالتَّمَامِ
(المعوش، ۲۰۰۶: ۵۷۴)

«شاد باش بدانچه که بدان دست یافتی به آنچه که از خواسته ات به تو رسید قانع باش. به ناقص یا کامل آنچه که به تو می‌رسد شاد باش.»

لِيُقَلِّلَ مِنَ الْأَطْمَاعِ غَارِسُ دَوْحِهِ فَمَا هُوَ إِلَّا لَلْفَنَاءِ مِثْلُ غَرَسِهِ
وَقَدْ يَمْلِكُ الدُّنْيَا امْرُؤٌ بِجَهْودِهِ وَهِيَهَاتَ يَسْطِيعُ امْرُؤٌ مَلِكَ نَفْسِهِ
(صافی، ۱۹۶۷: ۲۱)

«باید آن کس که برای خود درخت می‌کارد از آرزوها و طمع‌ها بکاهد؛ چراکه او هم بسان کشت خود سرانجامی جز به سوی فنا و نابودی ندارد و چه بسا که فردی با تلاش‌هایش دارنده این دنیا می‌گردد و لیکن اینکه فردی توانایی مالکیت بر جان خود را داشته باشد بسیار بعید است.»

هر دو شاعر بی‌وفایی و فریبندگی دنیا را برای انسان گوشزد می‌کنند؛ از این رو، به قناعت و عدم آزمندی و دل بستگی به دنیا فرامی‌خوانند. صافی و خیام از مخاطب خود می‌خواهند که مرگ گذشتگان را در خاطر داشته باشد و از آن عبرت گیرد. دل در فناپذیر در نیندد و فنای خویش را باور کند. از این رو شیوه خردمندانه در نظر ایشان این است که قناعت ورزند؛ غم این دنیای فانی نخورند و با قناعت و عدم آزمندی و دلبستگی به دنیا، به بهره خود خوش باشند. از مبانی مشترک اندیشه هر دو شاعر این است که در راه دنیا و متاع آن، تن به ذلت و خواری ندهند و عمر گرانها را در راه بدست آوردن آن صرف ننمایند. هر دو شاعر چون

حقیقت مرگ را باور کرده اند از این که انسان و مخاطب خود را ذلیل و زحمتکش و وابسته به متاع فانی دنیوی ببینند ناخشنودند و نسبت بدان هشدار می دهند. دلبستگی به دنیا از نظر ایشان مایه اندوه است و برغم مرگ می افزاید. این دو شاعر پراندیش، با زیر بنای اندیشه مرگ به دوری از طمع و عدم دلبستگی به دنیا، فرامی خوانند و باورداشستن به فنا و نابودی را از شالوده های فکری گرایش به آسوده زیستی و خوشباشی به شمار می آورند.

جوانی

هر شاعری با توجه به جهان بینی خاص خود به نوعی از بهار جوانی بهره برده و یا به از دست رفتن آن حسرت خورده است. گروهی، جوانی خود را در راه کسب لذایذ مادی و خوشگذرانی صرف کرده اند و تحسّر آنان در دوران پیری مربوط به از دست رفتن آن خوشی ها و قوت جوانی و آن دوران خوش است. بعضی از این گروه اگر طلوع سپیده ناتوانی و پیری را در شب دوران جوانی ببینند ممکن است یاد مرگ به تغییر نگرش آنان بینجامد و به شعر زهد روی آورند. ولی به نظر می رسد این تغییر نگرش در نزد خیام دیده نمی شود، از ظاهر شعر وی بر می آید که افسوسش نه برای این است که دوران جوانی را به می و مستی گذرانده است؛ خیام حسرت و افسوس می خورد که چرا این دوران سرمستی و خوشی به سرعت به پایان رسیده است؛ مثل نامه ای بوده که باز شده و در هم پیچیده شده و همچون بهاری بوده که زمستان به آن مهلت زیادی نداده است. خیام در شعر خود این دوره را بهترین دوره می داند؛ همگان را دعوت می کند که قدر این سرمایه را بدانند و با کسب خوشی و سرمستی و می خوارگی در این دوره قدر آن را پاس بدارند:

می نوش که عمر جاودانی اینست خود حاصلت از دور جوانی اینست
 هنگام گل و باده و یاران سرمست خوش باش دمی که زندگانی اینست
 (خیام، ۱۳۶۲: ۸۲)

افسوس که نامه جوانی طی شد و آن تازه بهار زندگانی دی شد
 آن مرغ طرب که نام او بود شباب افسوس ندانم که کی آمد کی شد
 (همان: ۸۶)

صافی در اندوه تاسف خوردن بر دوره جوانی، احساس مشترکی با خیام دارد. البته وی در بعضی از اشعار خود بیان می‌دارد که از کودکی، احساس پیری می‌نموده است و از دوران جوانی خود با نام دوران کهولت، یاد می‌کند. وی، ویژگی شخصیتی خاص خود را دارد و از دوران کودکی دچار یتیمی، رنج و محرومیت و بیماری بوده است و آن‌طور که خود اظهار می‌دارد از زندگی خود راضی نبوده است. لیکن اکنون که برف‌های زمستان عمر را می‌بیند و آن نیروی جوانی و اندک لذات را از دست رفته می‌بیند اعلان حسرت خود را بیش از پیش بر دوران جوانی بیان می‌دارد. در اشعار صافی، ذکر این دوران با نام زمستان و افسوس خوردن بر آن به خاطر از دست رفتن لذت‌هایش، رباعیات خیام را در ذهن ما تداعی می‌کند:

قد شَبْتُ وَاذْأَسَفِي وِ شَابِ رِفَاقِي وَ الشَّيْبُ كَادَ يَدُبُّ فِي أَحْدَاقِي
وَأَتَى شِتَاءُ الْعُمْرِ أَحْسَبُنِي بِهِ حَطَبَ الشِّتَاءِ يُعَدُّ لِلْإِحْرَاقِ
(صافی، ۱۹۶۷: ۹۶)

«متأسفانه پیر گشتم و دوستانم نیز به پیری دچار شدند و پیری در حلقه چشمان من به جنبش درآمده است. و زمستان عمر آمد و من خود را هیزم زمستان می‌پندارم که برای سوختن آماده می‌گردد.»

بَكَيْتُ عَلَى عَهْدِ الشَّبَابِ وَهَا أَنَا بِشَيْبِي عَلَى عَهْدِ الْكُهُولَةِ بَاكٍ
(صافی، ۱۹۸۳: ۴۲)

«بر روزگار جوانی گریستم و همان که من با پیری خود بر روزگار میانسالی گریان بودم.»

أَيْنَ شَبَابِي وَ أَيْنَ بَهْجَتُهُ أَدْعُوهُ لَكِن لَمْ يَسْتَمِعْ صَوْتِي
أَذَاكَ بَرْدُ الْمَشْيِبِ فِي كَبْدِي أَحْسَنُهُ أَمْ بُرُودَةُ الْمَوْتِ!؟
(صافی، ۱۹۶۷: ۸۶)

«جوانی من و شادابی آن کجاست. او را می‌خوانم در حالی که صدای مرا نمی‌شنود.»

آیا آن سردی پیری است که در جگرم احساس می‌کنم یا اینکه سرمای مرگ است؟»

جوانی در اندیشه هر دو شاعر به تعابیر نزدیک به هم همچون تازه بهار و دوران تازگی و طراوت یاد شده اند که هر دو شاعر بر از دست رفتن آن افسوس می‌خورند و حسرت بر آن

ایام را در اشعارشان متذکر می‌شوند. هر دو شاعر از سپری شدن ایام خوش جوانی نالان و نیز در شگفتند. اندوه دوران پیری و زمستان عمر در اشعار هر دو شاعر نمایان است که هر دو شاعر سردی گذر از بهار زندگانی و رسیدن به زمستان عمر را با تعبیر بسیار زیبایی برای مخاطب خود مجسم می‌کنند. هر چند که هر دو شاعر از دوران جوانی، نیک‌تر از دوران پیری یاد می‌کنند. لیکن صافی به خاطر مشکلات یتیمی و ... که از کودکی با وی همراه بوده‌است در برخی از اشعار خود از جوانی به نام کهولت یاد می‌کند و رضایت کاملی را در زندگی خود نشان نمی‌دهد و آه و افسوس از رفتن خوشی که در شعر خیام قابل دریافت است از اشعار وی بر نمی‌آید. لیکن هر دو شاعر یاد یاران سرمست دوران جوانی را شعر خود پاس می‌دارند، خیام به غنیمت‌شمردن روزگار جوانی در کنار این دوستان فرامی‌خواند و صافی با دیدن دوستان خود، علاوه بر پاسداشت و افسوس بر ازدست‌رفتن دوران جوانی، به یاد سردی مرگ در زمستان عمر می‌افتد و اندوهی مضاعف بر تن شعر خود می‌پوشاند.

باده‌ستایی

«می» در زبان شعری صرف نظر از معنای حقیقی، دارای معنای مجازی نیز می‌باشد. «می» دارای معانی و کاربردهای فراوان در زبان و تعبیر شعری است لیکن به نظر می‌رسد در اشعار و زبان عارفان، مراد از «می»، مصداق خارجی آن نیست بلکه رمزی است از آسودگی از دنیای دلفریب و دغدغه‌های فکری که خاطر انسان را به خود مشغول می‌دارد و یا رمزی است از شور و حال عارفانه شاعر تا آن حالت‌های خوش و دلربا و از میان برخاستن حجاب‌ها را بتواند تعبیر کند. می‌توان گفت «می» در اشعار عارفان رمز معرفت و عشق الهی است که گاهی آنان را سرمست و سرشار از شور و شغف می‌سازد. بسیار از آن می‌سرایند، گاه، شوق آن لحظات را ابراز می‌دارند و گاه حالت‌های خوش خود را که جلوه لحظه‌های عشق و معرفت‌است بیان می‌دارند. هر چند که شاعران غیرعارف هم برای بیان لحظه‌ها و حالت‌های خوش خود از آن بهره فراوان برده‌اند. در فرهنگ دینی باده مورد نکوهش قرار گرفته است؛ اما خیام که ارزش‌های دینی را باور ندارد حجت نمی‌پذیرد و زیر بار احکام شارعان نرفته و باده نقد را با وعده فردای زاهد عوض نمی‌کند. خیام برای رسیدن به خوشی‌هایش به دامان شراب متوسل می‌شود؛ وی برای تسلای یاد مرگ، دم غنیمت شماری، طمع نورزیدن، پاسداشت ایام جوانی،

خوش بودن و رهایی از غم حیرانی و عقل و جبر و تقدیر، بهترین راه را نوشیدن شراب می‌داند. خیام، «می» را به هر بهایی خریدار است و آن را به هیچ بهایی عوض نمی‌کند؛ در نظر وی شراب عمر جاودانی و سرمایه جوانی است و از هر مملکت و حکومتی با ارزش تر است. این توجه زیاد خیام به «می»، از وی چهره ای دائم الخمر و لابلالی نمایان می‌سازد. ولی برخی از پژوهشگران «می» را در رباعیات خیام دارای معنای کنایی و مجازی دانسته و انکار کرده‌اند که فیلسوف خردمندی با آن القاب برجسته دائم الخمر باشد. از جمله آن‌ها فروغی است: «در شعر، می و معشوق به نحو مجاز و استعاره گفته می‌شود... وقتی خیام می‌گوید که دم را غنیمت بدان و شراب بخور که به عمر اعتباری نیست، مقصود این است که قدر وقت را بشناس و عمر را بیهوده تلف نکن» (رباعیات خیام، ۱۳۶۲: ۱۴-۱۵). شاید وی از شراب برای ریشخند زدن به واعظان و انتقاد از آنان بهره می‌جوید:

ز آن می که حیات جاودانیست بخور سرمایه لذت جوانی است بخور
سوزنده چو آتش است لیکن غم را سازنده چو آب زندگانی است بخور
(خیام، ۱۳۶۲: ۹۸)

من بی می ناب زیستن نتوانم بی باده کشید بار تن نتوانم
من بنده آن دمم که ساقی گوید یک جام دگر بگیر و من نتوانم
(همان: ۱۰۴)

یک جام شراب صد دل و دین ارزد یک جرعه می مملکت چین ارزد
جز باده لعل نیست در روی زمین تلخی که هزار جان شیرین ارزد
(همان: ۹۵)

کاربرد کلمه شراب در شعر صافی از بسامد بالایی برخوردار است لیکن به دلیل عقاید مذهبی و اصالت خانوادگی و جایگاه صافی نمی‌توان به وی نسبت شراب‌خواری داد. صافی نیز به مانند خیام، شراب را مایه دل‌شادی می‌داند و برای دفع غم‌ها به آن دعوت می‌کند. صافی در ایام ماه رمضان، اظهار شراب‌خواری می‌کند که هر چند به صورت کنایی، می‌توان منظور او را به مانند خیام، تمسخر اهل مذهب دانست؛ چنانچه در بعضی ابیات دیگرش نیز گاهی

متظاهران به دین را مورد انتقاد و سخره قرار داده است. او به مانند خیام، شراب را از واجبات جوانی می داند. وی در قصیده «الشای» به مقایسه چای و شراب می پردازد و با این مقایسه، اشتیاق فراوان خود به شراب را که در وجودش نهان است برای ما به نمایش می گذارد. در این قصیده برخی از اوصافی که وی از شراب و چای می کند برای ما تداعی کننده اوصافی است که خیام در رباعیاتش آن را بیان نموده است. به عنوان نمونه، در نظر صافی، شراب راهی است برای در امان ماندن از عقل و اندیشه هایی که ذهن با آن مشغول می شود، چای، درمان غم و اندوه است، شادی و خوشبختی در آن پنهان است و اگر به بهای جان فروخته شود خریدار آن ملامت نگردد، عمر گرانبها در برابر آن ارزشی ندارد و زندگی واقعی در آن است و بدون آن زندگی معنایی ندارد:

فَمِنْهُ اصْطَبَاحِي وَ اغْتِبَاقِي وَ لَذَّتِي	وَمِنْهُ شِفَائِي مِنْ عَنَاءِ مُكَدَّرِ
إِذَا سَاقَ هَمُّ الدَّهْرِ نَحْوِي جَيْشَهُ	أَلْقِيهِ مِنْ أَقْدَاحِ شَايِ بَعْسَكِرِ
فَمُذْ أَحْتَسِي جَاماً وَ أَرشُفُ ثَانِيَا	يَفِرُّ الْأَسَى عَنِّي بِجَيْشِ مُبَعَثِرِ
كَأَنَّ بِهٍ مَعْنَى السَّعَادَةِ كَامِنٌ	فَلَوْ يُشْتَرَى بِالنَّفْسِ مَا لِيَمَ مُشْتَرِي
لَئِنْ أَنْقَصَ الْعُمَرَ الثَّمِينَ اعْتِيَادُهُ	فَأَيُّ حَيَاةٍ دُونَهُ لِمُعَمَّرِ

(صافی، ۱۹۶۱ الف: ۷۹)

«باده صبحگاهی و شامگاهی و لذت من از آن است و شفای من از رنج پریشان کننده، از آن است. آن هنگام که اندوه روزگار لشکر خود را به سوی من فرستد با لشکری از پیمانهای چای با او مواجه می شوم. پس آنگاه که یک پیاله را جرعه جرعه می نوشم و دومی را نوشیدن آغاز می کنم، اندوه با لشکری پراکنده از من می گریزد. گویا که در آن معنای خوشبختی نهفته است؛ از این رو، اگر به بهای جان خریداری گردد، خریدار آن سرزنش نشود. اگر که عادت به آن از عمر گرانبها بکاهد، پس برای کسی که عمر می کند چه زندگی ای بدون آن است.»

می توان گفت که کارکردها و معانی ای که هر دو شاعر در اشعار خود از شراب به کار برده اند در نزد هر دو شاعر بسیار نزدیک به هم است و در نگاه نخست، تابش افکار و معانی خیامی در مورد مسأله «می» در اشعار صافی به صورت آشکار، جلوه می نماید. هر دو شاعر

«می» را از لوازم خوشباشی و رهایی از عقل و اندیشه و دل مشغولی‌ها می‌دانند. هر دو شاعر از غم روزگار بدان پناه می‌برند و بوسیله آن کنایه وار و آشکارا به اهل مذهب و متظاهران به دین طعنه می‌زنند. از موارد تشابه فکری دو شاعر در زمینه شراب آن است که هر دو برای بیان لحظات خوش خود از آن بهره می‌برند و لحظه‌های همدمی با آن را از بهترین دوران زندگی خود بیان می‌دارند. هر دو شاعر، معنای خوشبختی و زندگی واقعی را در «می» می‌یابند که بدون آن عمر و جان انسان ارزشی ندارد. در اندیشه هر دو شاعر زندگی بدون شراب، معنایی ندارد و پاسداشت ایام خوش و رهایی از لحظات ناخوش تنها با آن میسر است. هر چند که صافی این تعبیر را از راه تشبیه و کنایه بیان می‌دارد و آشکارا اظهار می‌خوارگی نمی‌کند، ولی خیام به آشکار در اشعار خود از آن سخن می‌گوید و تلخی مزه آن را بیان می‌دارد. به نظر می‌رسد صافی، به علت اصالت خانوادگی و عقاید مذهبی و عرف زمانه خود به می‌خوارگی روی نیاورده است و تنها خواسته است تا از لحظات خوش خود به گونه‌ای تعبیر کند. ولی در مورد خیام با وجود اینکه به وی لقب حجت‌الحق داده‌اند (دنیای نویسندگان و شعرا، حکیم عمر: ص ۴۱) و بزرگانی چون مهدی الهی قمشه‌ای و محمدتقی جعفری وی را از می‌خوارگی و بی‌بندوباری برکنار دانسته‌اند حکایت حقیقت شخصیت وی همچنان باقی است.

شکایت از روزگار

در قریب به اتفاق رباعیات خیام، شکوه و اعتراض نسبت به روزگار، صریحی یا کنایی، وجود خود را نشان می‌دهد. هرگونه پرسش خیام برخاسته از روح فلسفی وی و شکایت و اعتراضی است که به اوضاع اجتماعی خود و نظام آفرینش دارد. از جمله چیزهایی که خیام از آن می‌نالند و نسبت بدان از روزگار، شکوه دارد آمدن بی‌اختیار وی به وجود و در پی آن، رنج‌هایی است که از این وجود، نصیب وی شده‌است. از نظر وی، تنها کار افلاک، افزودن غم‌هاست و آدمی جز غم از دهر نصیب نمی‌شود. مهم‌ترین مسئله خیام، مرگ است که آن را بیشتر اوقات به چرخ فلک و زمانه نسبت می‌دهد لیکن در حقیقت منظور وی آفریننده و گرداننده چرخ فلک و زمانه است. «خیام واقعیت مرگ و زندگی را با همه تلخی‌هایش پذیرفته و بدان تن‌درد داده‌است. شکایت‌هایش از زندگی نیز بیش از آنکه دردآلود باشد، حسرت‌آمیز است» (سیدی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۱۷). وی در بعضی از رباعیات خود دهر و زمانه را بیچاره‌تر از

انسان می‌داند. به هر صورت وی با رندی خاص، حرف دل خود را بیشتر با نسبت‌دادن این کارها به چرخ فلک و زمانه، به صورت کنایی بیان می‌دارد. اعتراض و شکایت وی از چرخ و زمانه، بیشتر حول محور فنا می‌چرخد؛ از نظر وی اعتماد به چرخ و زمانه، انسان را دچار غفلت از غنیمت شمردن لحظات می‌کند. در نگرش خیامی، لازمه اعتقاد به خوش گذراندن این است که انسان باور داشته باشد که «معلوم نیست این دم که فروبرم برآرم یا نه؟». خیام شکایت‌های دیگری را نیز از زمانه دارد. وی زمانه را عامل اندوه می‌داند و در نگرش وی نظام آفرینش با دیده عدالت نمی‌نگرد؛ اهل فضل از آن رنجورند و این فلک، دشمن اهل فضل و خردمندان است:

می خور که زمانه دشمنی غدار است دریافتن روز چنین دشوار است
(خیام، ۱۳۶۲: ۷۳)

نیکی و بدی که در نهاد بشر است شادی و غمی که در قضا و قدر است چرخ
با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل از تو هزار بار بیچاره‌تر است
(همان: ۸۳)

گر کار فلک به عدل سنجیده بدی احوال فلک جمله پسندیده بدی
ور عدل بدی به کارها در گردون کی خاطر اهل فضل رنجیده بدی
(همان: ۱۱۵)

دیدگاه صافی و خیام در این نگرش هم مشترک است و هر دو نگرش یکسانی نسبت به دهر دارند. صافی دهر را دشمن جان می‌داند که همواره سعی در هلاک وی دارد؛ وی دهر را همچون قماربازی می‌بیند که هیچ‌گاه در این بازی و قمار نمی‌بازد.

«آرزوهای صافی فراوان و چشمداشت‌های او بی‌شمار بود... سبب این ناکامی‌ها هم در نظر وی روزگار بود... روزگار به این مقدار هم بسنده نکرد بلکه بر بیماری‌اش افزود و جسمش را خرد کرد و وی را از تلاش، ناتوان کرد و آرزوهایش را در هم شکست و با او را در جنگی بی‌امان که قلبش را خونین و زبانش را بند آورد پیکار نمود» (سالم المعوش، ۲۰۰۶: ۱۳۱-۱۳۲).

صافی، تمنامی کند که ای کاش می توانست انتقام خود را از دهر بگیرد. صافی از دهر درخواست صلح و آشتی دارد چراکه راه پیروزی بر آن نمی یابد؛ پایان صبر خود را از ادامه مبارزه بیان داشته و اعلام شکست می کند. از نظر صافی، دهر، پیر خرفت و کم خردی است که بهره ای از ادب نبرده و دشمن فضل و ادب است؛ جز باطل و دروغ را یاری نمی رساند و اگر خرد می داشت شیفته و دلپسند هر کودن و کم خردی نمی گشت:

یا دهرُ ما لکَ لا تَنفَکُ ذَا عَجَبٍ	فما تُناصِرُ غیرَ الزُّورِ وَالکَذِبِ
هل سَبتَ یا دهرُ حَتّٰی صَرتَ ذَا خَرفٍ؟	أو لَم یَزَلْ عَقْلُکَ المَعهودُ عَقْلُ صَبی؟
یا دهرُ ما لکَ خَصَمُ الفِضْلِ وَالادبِ	سَئِمْتُ وَاللهِ مِن دَهرِ بلا اَدبِ
أنتَ المُرَبِّی لَنَا ما نلتَ تَربِی	تَبَّأ لَأُمِ إِلِیها تَنتمی وَأبِ
لو لَم یکن دَهرُنَا أُغبِی الدَهورِ حِجَی	تَاللهِ ما کَانَ مَفتوناً بِکُلِّ عَبی!

(صافی، ۱۹۶۷: ۶)

«ای روزگار تو را چه شده است که همواره شگفت آور می باشی و جز باطل و دروغ را یاری نمی کنی. ای روزگار آیا پیر شده ای که دچار این کودنی شده ای؟ یا اینکه همچنان از عقل کودک برخوردار می باشی. ای روزگار ترا چه شده است که دشمن فضل و ادب می باشی؟ به خدا که از روزگار بی ادب خسته گشتم. تو تربیت کننده ما هستی که خود تربیت نیافته ای. نابود باشند پدر و مادری که نسب تو به آن ها می رسد. اگر روزگار ما از کودن ترین روزگاران نبود؛ به خدا که شیفته هر کودنی نمی گشت.»

أیا دهرُ لی طالما قد أسأت	فَهَل لکَ عَمَّا أسأتَ اعتذارُ؟
فَقِفْ نَتصالحَ وَ لو لَحظَةً	فَحَرَبُکَ ما لی عَلِیها إصطبارُ

(صافی، ۱۹۶۲ الف: ۶۲)

«ای روزگار دیرزمانی است که به من بدی نمودی؛ پس آیا از بدی هایی که به من نمودی پوزش هم می طلبی؟ پس بایست تا اگر شده برای لحظه ای با هم صلح نماییم؛ زیرا که من شکیبایی جنگ با تو را ندارم.»

شیفتگی احمد صافی نجفی نسبت به طرز تفکر و عقاید این شاعر و فیلسوف و آشنایی عمیق صافی با رباعیات خیام و ترجمه آن‌ها و نیز در برخی موارد شرایط همگن عقیدتی و روحی وی با حکیم عمر خیام، از علل و عوامل این تشابهات مضامین فکری در اشعار این دو است

برآیند

شرح حال احمد صافی نجفی و حضور هشت‌ساله وی در ایران، آشنایی وی با ادب و ادبای پارسی، نیز شیفتگی وی به طرز تفکر و عقاید خیام شاعر و فیلسوف و ترجمه کردن رباعیاتش و در برخی موارد شرایط همگن عقیدتی و روحی این دو شاعر فارسی و عربی در سروده‌هایشان، تابش آراء و افکار خیام را در اندیشه‌های این شاعر عراقی به اثبات می‌رساند. با مطالعه دواوین صافی روشن می‌شود که اندیشه‌های خیامی در نگرش صافی مؤثر بوده و وجوه اشتراک این اندیشه‌ها بیش از وجوه افتراق، جلوه‌گری می‌کند. در مواردی همچون نگاه دو شاعر به دم‌غنیمت شماری، طمع‌نورزیدن و دوری از دلبستگی به دنیا، حسرت بر ایام جوانی، باده‌ستایی و شکایت از روزگار، برخی از این تاثیرپذیری و اشتراک نمود پیدا می‌کند. معانی دم‌غنیمت شماری در اشعار صافی، همان است که در رباعیات خیام به چشم می‌خورد. دل بستگی به دنیا در نظر آن دو مایه حزن و دوری از طمع، ناشی از خرد و سرچشمه شادی است. شکایت و اعتراض در اشعار آنان بسامد بالایی دارد. راه چاره را در خوشباشی می‌یابند و از این رو هر دو به باده‌ستایی و پاسداشت دوران خوش به‌ویژه جوانی دعوت می‌کنند. تأثر صافی گاه از ساختار و لفظ و گاه از مضامین کلام خیام و در پاره ای، از همه موارد تجسم می‌یابد.

کتابنامه

کتاب‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیم، علی. (۱۹۷۳). شعراء خالدون. بیروت: منشورات دارحمد ومحيو. الطبعة الاولى.
۳. امین، احمد. (۱۹۸۱). ضحی الاسلام. بیروت: دارالکتب العربیة. الطبعة الثالثة.
۴. براون، ادوارد. (۱۳۶۱). تاریخ ادبیات از فردوسی تا سعدی. ترجمه و حواشی فتح‌الله بختیاری. تهران: مروارید.

٥. بصری، میر. (١٩٤٤). *اعلام الادب فی العراق الحديث*. تقديم جلیل العطیة. دارالحکمة. الطبعة الاولى.
٦. بکار، یوسف حسین. (١٩٨٨). *الترجمات العربية لرباعیات خیام*. دوحه: نشر جامعة قطر. الطبعة الاولى.
٧. جعفری، محمدتقی. (١٣٧٥). *تحلیل شخصیت خیام*. تهران: کیهان.
٨. خیام، حکیم عمر ابن ابراهیم. (١٣٦٢). *رباعیات*. با تصحیح و حواشی محمدعلی فروغی و قاسم غنی. تهران: افست آشنا. چاپ اول.
٩. الریحانی، امین. (١٩٥٧). *قلب العراق*. بیروت: دارالریحانی للطباعة والنشر. الطبعة المنقحة الجديدة.
١٠. شراره، عبد اللطیف. (١٩٨١). *الصفی*. بیروت: دار بیروت. الطبعة الاولى.
١١. الصفی النجفی، احمد. (١٩٦١ الف). *الامواج*. بیروت: دارالعلم للملایین. الطبعة الرابعة.
١٢. -----، -----، (١٩٦١ ب). *الاعوار*. بیروت: دارالعلم للملایین. الطبعة الثانية.
١٣. -----، -----، (١٩٨٣). *اشعة ملونة*. صیدا، بیروت: المكتبة العصرية للطباعة والنشر. الطبعة الرابعة.
١٤. -----، -----، (١٩٦٧). *هواجس*. بیروت: المكتبة العصرية للطباعة والنشر. الطبعة الثانية.
١٥. -----، -----، (١٩٦٥). *اللفحات*. بیروت: دارریحانی للطباعة والنشر. الطبعة الثانية.
١٦. -----، -----، (١٩٦٢ الف). *التیاری*. دمشق: مكتبة دارالیقظة العربية. الطبعة الثانية.
١٧. -----، -----، (١٩٦٢ ب). *الشلال*. بیروت: دارالعلم للملایین. الطبعة الاولى.
١٨. -----، -----، (١٩٥٢). *الشرر*. بیروت: مطابع صادر ریحانی. الطبعة الاولى.
١٩. الصالحی، خضر عباس. (١٩٧٠). *شاعریه الصفی*. بغداد: مطبعة المعارف. الطبعة الاولى.
٢٠. صدیقی نخجوانی، رضا. (١٣٢١). *خیام پنداری و پاسخ افکار قلندرانه او*. تبریز: بی نا.
٢١. صفا، ذبیح الله. (١٣٦٦). *تاریخ ادبیات در ایران*. جلد دوم. تهران: انتشارات فردوسی. چاپ هفتم.
٢٢. الطرزی الحسینی، مبشر. (١٩٦٧). *كشف اللثام عن رباعیات عمر خیام*. القاهرة: دارالکاتب العربی للطباعة والنشر.
٢٣. کریستین سن، آرتور. (١٣٧٤). *بررسی انتقادی رباعیات خیام*. ترجمه فریدون بدره ای. تهران: انتشارات توس. چاپ اول.
٢٤. معوش، سالم. (٢٠٠٦). *احمد الصفی النجفی حیاته من شعره*. بیروت: مؤسسة بحسون للنشر و التوزیع. الطبعة الاولى.
٢٥. هدایت، صادق. (١٣٤٢). *ترانه های خیام*. تهران: امیرکبیر. چاپ چهارم.

۲۶. مقاله‌ها

۲۷. بگّار، یوسف‌حسین. (۱۳۳۶). «عمر خیام و رباعیاتش در آثار محققان عرب». ادب فارسی در کشورهای عربی. ترجمه جعفر شعار. مجله سخن. دوره ۲۳. شماره ۸. ص: ۹۰۰.
۲۸. الربیعی، عبدالعزیز. (۱۹۷۰). «احمد الصافی النجفی متنبی هذا العصر». مجله الادیب. بیروت: سنه ۲۹. الجزء الخامس. أيار ۱۹۷۰. ص: ۱۹.
۲۹. سیدی، سیدحسین. (۱۳۸۹). «بررسی تطبیقی مفهوم مرگ در اندیشه ابوالعلاء معری و عمر خیام نیشابوری». نشریه ادبیات تطبیقی. دانشگاه شهید باهنر کرمان. سال اول. شماره ۲. صص: ۱۳۷-۱۱۷.
۳۰. عوض، احمدحافظ. (۱۹۰۱ م). «شعراء الفرس عمرالخیام». المجله المصریة. العدد الثاني. ص: ۷۶-۷۰.
۳۱. فتوح، عیسی. (۱۹۸۷). «الشاعر احمد الصافی النجفی فی رحلة التشرد و الاغتراب». الموقف الادبی. دمشق. العدد ۸۶. ص: ۵۳.